

این گونه نیست که در جنگ فقط ابتکار عمل دست شما باشد و تنها خلاقیت شما، جنگ را اداره کند. طرف مقابل هم ممکن است تصمیم بگیرد. جنگ پدیده‌ای نیست که حتی اگر شما حق مطلق باشید، الزاماً همیشه پیروز و موفق شوید و دست برتر را داشته باشید. اگر این گونه بود که پیامبر (ص) در تمام جنگ‌های صدر اسلام باید پیروز می‌شدند

این‌ها یگان‌هایی بودند که پای کار آمده بودند اما بقیه یگان‌ها و قرارگاه‌ها بلا تکلیف بودند.

مثل عزیز جعفری یارشدید که سکوت کرده بود.

همه فرماندهان فعال بودند و نظر می‌دادند البته آقای رشید کمی ساکت بود. دلیلش هم این است که رشید در موضع قرارگاه نیست و به عنوان مشاور حضور داشت و چون نسبت به انجام عملیات تردید داشت و نگران بود و نظرات او در فرمانده لشکرها هم تاثیر می‌گذاشت. شاید رشید کمی ساکت باشد اما عزیز جعفری مشارکت فعال دارد چون قرارگاه پشتیبان بود و باید نظر می‌داد.

پس تنها کسی که برای انجام عملیات اصرار داشت، آقای رضایی بود؟

آقای رضایی اصرار داشت این کار انجام شود و من هم از موضع قرارگاه پای کار آمده بودم و اعتقاد داشتم عملیات باید انجام شود و واقعیت این است که چاره‌ای هم جز انجام عملیات نداشتیم. ما در این عملیات ۵۰ درصد امکان موفقیت داشتیم اما اگر عملیات را انجام نمی‌دادیم کلاً همه چیز تا یک سال دیگر کان‌لم‌یکن می‌شد و ممکن بود آقای هاشمی برود و به امام بگوید اینها نمی‌توانند. ایشان در یک جلسه به‌صراحت به ما گفت که اگر می‌توانید، انجام دهید و اگر نمی‌توانید به من نگوئید، خودتان مستقیم به امام (ره) منتقل کنید که امام (ره) تکلیف را مشخص کند. فرماندهان هم البته حرف بی‌ربط نمی‌زدند. می‌گفتند ما نیروها را دو ماه برای انجام عملیات کربلای ۴ نگه داشته‌ایم و نهایتاً هم وارد عملیات نشدند. دیگر نمی‌توان بیشتر از این نیروها را که بیشتر بسیجی و تهاجمی هم بودند در صحنه نگه داشت. یکی از دلایل آقا محسن هم برای سرعت عمل در اجرای کربلای ۵ همین موضوع بود که اگر نیرو برود، همه چیز را از دست داده‌ایم و اگر در این فاصله کم عملیات انجام ندهیم، نیروها تا سال دیگر پراکنده می‌شوند و معلوم نیست چگونه آنها را دوباره جمع کنیم.

لحاظ روحی و روانی به خاطر آسیبی که در کربلای ۴ دیدیم، فرماندهان ناراحت بودند و مشکل داشتند. حتی شب آخری هم که قرار بود تصمیم‌گیری شود که عملیات صورت گیرد یا خیر، بیش از ۹۸ درصد از فرماندهان مخالف بودند و می‌گفتند اصلاً چنین چیزی امکان ندارد. برخی هم مثل آقای رحیم (صفوی) به آقای هاشمی می‌گفت شما ۱۰ روز به ما فرصت دهید. در حالی که آقای رضایی به شدت مخالف بود و می‌گفت اگر یک روز به دشمن فرصت بدهیم، دیگر چنین موقعیتی به دست نخواهد آمد. حتی آقای هاشمی رفسنجانی به من گفت آقای غلامپور شما نظر آخرت را بده. من به عنوان فرمانده قرارگاه عمل‌کننده اصلی (قرارگاه کربلا) باید نظرم را می‌گفتم. من گفتم آقای هاشمی ما آماده‌ایم و همه کارهایمان را هم کرده‌ایم اما باید اشکالات را هم ببینیم. آقای هاشمی می‌گفت نه دیگر، اما نداریم. یا بگو بله یا نه. من نمی‌توانستم بگویم. در اینجا آقا محسن ورود می‌کند و می‌گوید آقای هاشمی این کار را نکنید [چون روحیه افراد خراب می‌شود]. در نهایت آقای هاشمی را مجاب می‌کند تا تصمیم نهایی را بگیرد.

یعنی آقای هاشمی خودش مخالف نبود؟
نظر شخصی من این است که آقای هاشمی به کربلای ۵ یک نگاه دو سر بُرد داشت و به این دلیل اجازه داد عملیات انجام شود که اگر موفق می‌شدیم، این همان موضوع مدنظرش بود که می‌گفت یک عملیات بزرگ پیروزمندانه بکنید تا پس از آن مذاکره صورت بگیرد. اگر هم پیروز نمی‌شدیم، به امام (ره) می‌گفت اینها نمی‌توانند، اجازه بدهید من بروم جنگ را تمام کنم.

یادتان هست کدام یگان‌ها بودند؟
آقای قاسم سلیمانی لشکر ۴۱ ثارالله، آقای نبی رودکی لشکر ۱۹ فجر، آقای مرتضی قربانی لشکر ۲۵ کربلا، آقای امین شریعتی لشکر ۳۱ عاشورا، آقای علی فضل‌ی لشکر ۱۰ سیدالشهدا، خاطر من نیست آقای کوشری لشکر ۲۷ محمد رسول‌الله هم بود یا خیر اما این ۵ نفر را دقیق در ذهن دارم.

یعنی عملیات کربلای ۵ از دل کربلای ۴ بیرون می‌آید. شما تمام عملیات‌های ما را نگاه کنید؛ آماده‌سازی هیچ کدام از عملیات‌هایی نظیر «خیبر»، «بدر» و «والفجر ۸» کمتر از یک سال نیست. «خیبر» سال ۶۲ است، «بدر» سال ۶۳ و «والفجر ۸» هم سال ۶۴. «کربلای ۴» هم سال ۶۵ است. یعنی آمادگی هر عملیاتی برای ما تقریباً یک سال طول می‌کشد. مگر می‌شود عملیاتی ظرف ۱۵ روز آماده شود؟ آن هم عملیاتی که در آن شکست خوردیم، تجهیزات و نیروهایمان را از دست دادیم، از لحاظ روحی و روانی شرایط سختی داریم. مگر ظرف ۱۵ روز معجزه‌ای می‌شود که ما بتوانیم کربلای ۵ را انجام دهیم؟ بنابراین رابطه تنگاتنگی بین عملیات کربلای ۴ و ۵ وجود دارد. یعنی بخش قابل توجهی از موفقیت ما در عملیاتی به نام کربلای ۵، به خاطر کربلای ۴ است.

در جلسات تصمیم‌گیری بین دو عملیات کربلای ۴ و ۵ چه گذشت و فرماندهان دلیل مخالفتشان چه بود و سرانجام چطور تصمیم به انجام عملیات گرفته شد؟

شاید از نادر عملیات‌هایی بود که بخش عمده وقت ما در جلسات گذشت. یعنی غیر از قرارگاه ما که خط حد داده بودیم و کار آماده‌سازی را در منطقه انجام می‌دادیم، بقیه فرماندهان در جلسه بودند. در عملیات‌های قبلی به هر لشکر خط حدی داده می‌شد و آن لشکر از خط حد خود عبور می‌کرد. یعنی به هر لشکر عرض کمی می‌دادیم و می‌گفتیم حمله کن. در فاو، اولین گام ما در تغییر طراحی صورت گرفت به گونه‌ای که لشکر از لشکر عبور می‌کرد. در کربلای ۵ طرح دیگری دادیم که قرارگاه از قرارگاه عبور کند. مثلاً قرارگاه ما یعنی کربلا می‌رفت و پنج ضلعی را می‌گرفت و عزیز جعفری با قرارگاه قدس از ما و مصطفی ایزدی با قرارگاه نجف از قرارگاه قدس عبور می‌کرد. که این طرح هم با موفقیت انجام شد. وقتی ما می‌خواستیم عملیات کربلای ۵ را انجام دهیم، همه چیز سر جای خودش بود فقط مقداری به

و قوی‌ترین خطوط دفاعی دشمن را که شکستن آن برای ما آرزو بود شکستند. ما هم از جزیره مینو عبور کردیم و در ساحل مستقر شدیم. اما محور وسط ما که تلاش اصلی بود به مشکل برخورد. اینجا فرماندهی تدبیر می‌کند و می‌بیند شرایط طوری است که اگر بخواهد بر تداوم عملیات اصرار کند، ممکن است آسیب ببینیم و به اهدافمان هم نرسیم. بنابراین سریعاً دستور قطع درگیری می‌دهد. حالا کسی به این فکر نمی‌کند که در عملیات کربلای ۴ ما یک تلاش اصلی در منطقه کارون داشتیم و یک تلاش اصلی دیگر هم در جزیره مینو. وقتی که در عملیات کارمان گره می‌خورد و به مشکل می‌خوریم با توجه به اتفاقات میدانی، فرماندهی هوشیارانه‌ترین نوع تدبیر را اتخاذ می‌کند و این تدبیر هوشمندانه و در عین حال خطرناک و حساس است.

در واقع اتفاقی که در کربلای ۴ و ۵ افتاد این بود که جای تلاش اصلی و پشتیبانی با هم عوض شد.

عملیات جدیدی تحت عنوان کربلای ۵ طرح‌ریزی نشد بلکه جای تلاش اصلی و پشتیبانی می‌گردد؛ یعنی فرماندهی می‌گوید چون تلاش و پشتیبانی ما موفق بوده و هنوز دشمن هوشیار نیست، یگان‌های اصلی را بالا می‌آورد و یکسری یگان‌ها را پایین می‌برد و در واقع اصلاحاتی در طرح‌ریزی به وجود می‌آید. بنابراین کربلای ۵ عملیاتی خلق‌الساعه نیست. اصلاً محال است ما بتوانیم ظرف ۱۵ روز عملیاتی را طرح‌ریزی و برنامه‌ریزی کنیم، عقبه‌هایمان را آماده کنیم و همه چیز را پای کار بیاوریم تا عملیات انجام شود. کربلای ۵ عملاً کربلای ۴ اصلاح شده است. یعنی در کربلای ۴ وقتی دشمن به ما رودست می‌زند، بلافاصله ما با تغییر تاکتیک و تغییراتی که در طرح‌ریزی می‌دهیم به دشمن رودست می‌زنیم و کربلای ۵ را انجام می‌دهیم.

حتی به نظر می‌رسد تغییر اسم هم بیشتر بار روانی داشته باشد.
بله همین را عرض می‌کنم. اینکه گفتیم ۴ و ۵ یعنی این‌ها ادامه یکدیگر هستند.

